

رسانه‌ها و استعدادهای درخشان

دیگر در «صنعتی شریف» دانشجوی فقیر پیدا نمی‌شود*

«رضا امیرخانی» را همه به داستان نویسی و احیاناً رمان «ارمیا» و «من او» می‌شناسند، اما گهگاه هم سراغی از مطبوعات می‌گیرد، بلیت یکسره هم حرفهای طنز و جدی و غیره او برای «فرار مغزها» است.

«سمپاد»

چرا راه دور برویم؟ زمانی که من درس می‌خواندم، فقط المپیاد ریاضی و فیزیک ساخته شده بود. هنوز خبری از المپیاد شیمی و کامپیوتر و زیست و ادبیات و مسابقات جهانی بیخ‌دیواری و الخ نبود. از میان ۶ نفر تیم المپیاد ریاضی، ۵ نفرشان در کلاس ما بودند و از میان ۵ نفر المپیاد فیزیک ۳ تاشان از آن ۵ نفر المپیاد ریاضی، یکی‌شان که بیشتر با ما رفیق بود، در سانه‌ای نامعلوم جان سپرد، دیگری در ایران درس می‌خواند و ۳ تای دیگرشان در آمریکا و کانادا درس می‌دهند، درست مثل ۳ تا رفیق فیزیکی‌مان. پس می‌توانیم بگوییم فرار مغزها، با المپیادی‌ها ارتباط وثیقی دارد. البته از آنجا که این بچه‌ها در دبیرستان علامه‌حلی تهران، وابسته به سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان درس می‌خواندند، می‌توانیم بگوییم فرار مغزها با سازمان ملی الخ ارتباط وثیقی دارد. از طرف دیگر، همه

* رضا امیرخانی نویسنده سمپادی در گفتگو با جام جم، شماره ۶۸۵ / ۳۱ شهریور ۱۳۸۱

این بچه‌ها بدون کنکور وارد دانشگاه شدند و همگی دانشگاه شریف را برای ادامه تحصیل انتخاب کردند؛ پس می‌توانیم بگوییم فرار مغزها با صنعتی شریف ارتباط وثیقی دارد...

همه شبه مقالات و شبه تحقیقاتی که درباره فرار مغزها نگاشته شده است، حول محور یکی از این سه محدوده نگاشته شده است. سال ۷۸، یک‌هوشه چهار تا روزنامه گیردادند به استعداد‌های درخشان، دلیلش هم روشن بود، ته کار فکری شده بودند که استعداد‌های درخشان را جوری زیر آخیه بکشند تا مدیریتی از خودشان بگذارند و اگر نشد، نظارتی از خودشان و اگر نشد... اجرهم الله جمیعاً... دکتر حداد عادل که داوطلب شد برای نمایندگی در مجلس، باب ارتباط المپیادی‌ها و فرار مغزها مفتوح شد تا نقش باشگاه دانش پژوهان جوان در این قضیه روشن شود و از آنجا که دکتر سهراب پور مرد بسیار شریفی است، هنوز از رابطه صنعتی شریف و فرار مغزها صحبت چندانی نشده است! ان الله مع الصابرين...

کافی است کمی ذوق داستان‌نویسی داشته باشی و از جامعه‌شناسی فرآیند فرار مغزها هم سردر نیآوری - از استعداد کار ژورنالیستیک هم که همگان به صورت فطری برخوردارند - آنگاه بسیار راحت می‌توانی عنوان بسازی.. استاد دانشگاه صنعتی شریف، رئیس باند زیرزمینی فرار مغزها بود؛ این باند با شستشوی مغزی دانشجویان، آنها را به ادامه تحصیل در آمریکا ترغیب می‌کرد. یا مثلاً ۵۰ درصد - اصلاً کی به کیست؟ - ۹۰ درصد فارغ التحصیلان سازمان ملی پرورش استعداد‌های درخشان در خارج از کشور تحصیل می‌کنند. یا مثلاً راهکار بدهی که باید همه المپیادها را در داخل کشور برگزار کرد؛ چرا که شصتاد درصد المپیادی‌ها، بعد از سفر به خارج برای آزمون المپیاد، حالی به حالی شده و بعدها برای ادامه تحصیل به خارج از کشور سفر کرده‌اند... و عنوان‌هایی نظیر این که بوفور در مطبوعات یافت می‌شود...

مسئله فرار مغزها یک مسئله زیرزمینی نیست؛ فقط محدود به کشور ما هم نیست؛ چین و هند و پاکستان هم سالهاست گرفتار این معضل هستند و نیروهای دانشگاهی شان عمدتاً در غرب مشغول به تحصیل هستند. نه فقط کشورهای آسیایی که امروزه اروپایی‌ها نیز از مهاجرت مغزها می‌نالند. دانشگاه سوربن فرانسه پایه حقوقی بسیار پایین‌تر و امکاناتی بسیار کمتر از یک دانشگاه درجه دوی آمریکایی دارد؛ پس خیلی غریب نیست که استادان و دانشجویان سوربن و آکسفورد و دیگر دانشگاه‌های اروپایی، جل و پلاس شان را جمع کنند و آرام آرام بن کن کنند به سمت ینگه دنیا.

مسئله زیرزمینی نیست؛ در آن مافیایی وجود ندارد. بگذار مسئولان آگاه بخوانند! دانشجوی سال

۳ شریف اگر اپلیکیشن فرم‌دستش نباشد و برای تافل لغت حفظ نکند، یا مشنگ است، یا فقیر است، یا پخمه. بگذریم که امروز با رونق تدریس خصوصی و موفقیت تضمینی در آزمون سراسری و رقابت مدارس غیرانتفاعی، دانشجوی فقیر در شریف پیدا نمی‌توان کرد!

بسیار هم طبیعی است که مغزها از چنین مجموعه‌هایی بن‌کن شوند به سمت غرب. خیال می‌کنند به جای سازمان ملی پرورش استعداد‌های درخشان، از سازمان ملی پرورش عقب افتاده‌ها نیروهای فکری فرار می‌کنند؟ یا مثلاً به جای برگزیدگان المپیادها، مردودی‌های پایه دوم دبیرستان پذیرش می‌گیرند؟ یا به جای دانشگاه صنعتی شریف، واحد گاکول تپه دانشجوی دکتری می‌فرستد به خارجه؟ بدیهی است که فرار مغزها از چنین مجموعه‌هایی صورت می‌گیرد.

استیون اسپیلبرگ فیلمی به نام «آمیستاد» ساخته است. این فیلم سفارشی، برای حل معضل بحران هویت سیاهان آمریکایی به روی پرده رفت. پژوهش‌های چندساله، مسؤولان را به این نتیجه می‌رساند که ناامیدی، فقر اقتصادی و فرهنگی سیاهان که موجب معضلاتی جدی برای جامعه آمریکاست، از بحران هویت آنها ناشی شده است. به همین دلیل در فعالیت‌های اجتماعی، راهکار رواج تورهای مسافرتی به آفریقا برای سیاهان را آزمودند و در عرصه فرهنگی، چنین فیلمی ساخته شد... فیلمی که سفر چند برده شورش را از شرق به غرب نمایش می‌دهد.

زمانی که کشتی آمیستاد، بنادر اسپانیا را به مقصد آمریکا ترک می‌کرد، تاجار برده آنها را در غل و زنجیر می‌کردند و از پیرها و لاغر‌ها و بیماری‌شان هم نمی‌گذشتند. اما امروز قضیه متفاوت است. آمیستاد گنجایش محدود است و بردگان فراوان، پس تاجار دست به انتخاب می‌زنند؛ چاق‌ها، سالم‌ها و باهوش‌ها را سوا می‌کنند. کسانی که ویلوی (value) بیشتری داشته باشند... امروز آمریکا به نیروی کار با تخصص بالا نیاز دارد، به نیروهای سختکوش نیاز دارد، به تیزهوشانی از جنس پیشرفته تحصیلی نیاز دارد، به کارگرانی باهوش و مبدع نیاز دارد تا چرخه‌هایش را بچرخانند؛ اما به پیام بر نیازی ندارد... سرکنسول برای همین توی سفارتخانه می‌نشیند به مصاحبه...

یک چهارم متخصصان ایرانی مهاجرت می‌کنند*

طبق آمارهای رسمی، ۱۸۲۶ استاد ایرانی در دانشگاه‌های آمریکای شمالی مشغول به کار هستند

این در حالی است که در کل دانشگاه‌های علوم پزشکی و غیرپزشکی ایران ۱۵۰۰ استاد وجود دارد. ایران از لحاظ مهاجرت تحصیل‌کردگان، اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها و منتخبان المپیادهای علمی، در بین ۱۵۰ کشور جهان مقام اول را کسب کرده است و یک چهارم متخصصان ایرانی مهاجرت می‌کنند. ضمن آن که ارزش سرمایه ایرانیان مقیم آمریکای شمالی در یک سال ۴۰۰ میلیارد دلار برآورد شده است. با توجه به آن که درآمد سالانه ایران از صدور نفت ۱۵ میلیارد دلار است می‌توان نتیجه گرفت که ارزش سرمایه ایرانیان مقیم آمریکای شمالی، معادل ۲۵ سال صادرات نفت ایران است.

نورالدین پیرمؤذن، نماینده مردم اردبیل در مجلس، اوایل شهریور ماه سال جاری و در هنگام طرح پرسش‌های خود از وزیر علوم، تحقیقات و فناوری در زمینه پدیده فرار مغزها و نخبگان و یادآوری وظایف این وزارتخانه در این مورد، اطلاعات و آمار فوق را ارائه کرد و گوشه‌هایی از ابعاد فاجعه‌آمیز این پدیده را آشکار ساخت.

رفتارهای تبعیض‌آمیز

در همین مورد یکی از اساتید با سابقه دانشگاه می‌گوید: رفتارهای تبعیض‌آمیز وزارت علوم با محققان سایر دستگاه‌ها یکی از علل فرار مغزها و نخبگان است. وظیفه تأمین نیروی انسانی متخصص مورد نیاز دستگاه‌های اجرایی مختلف کشور، به ویژه در مقطع کارشناسی ارشد و دکترا با وزارت علوم است. اما یک بررسی نشان می‌دهد که در دهه اخیر وزارت علوم کمتر به این کار پرداخته و تنها برای خودش در مقطع دکترا نیرو تربیت کرده است.

تقریباً طی سال‌های اخیر، تمامی بورس‌های خارج از کشور برای وزارت علوم بوده؛ مگر آن که سایر دستگاه‌ها پول تربیت نیروی انسانی مورد نیاز خود را پرداخته باشند.

برای مثال اگر یک متخصص از وزارت راه و ترابری، صنایع و معادن، کشاورزی و یا پست و تلگراف و تلفن بخواهد برای ادامه تحصیل به خارج برود، حتماً دستگاه‌های ذی‌ربط باید هزینه تحصیل آن فرد را پرداخت کنند و این کار دو اشکال دارد: اول، وزارت علوم، اعتبار سایر دستگاه‌ها را که برای کارهای دیگر بوده، دریافت کرده تا برای آنها نیروی انسانی تربیت کند. دوم، راه برای توسعه آموزش در بخش‌های دیگر بسته شده که البته کاملاً صحیح است. به شرط آن که وزارت علوم به وظیفه خود که تربیت نیروی متخصص است بپردازد، اما نه برای خودش، بلکه برای سایر دستگاه‌ها نیز نیروی متخصص تربیت کند.

ملاک انتخاب دانشجو بورس است نه رتبه علمی

وی می‌افزاید: این مسأله به دانشگاه‌های داخل کشور هم کشیده شده است و دانشگاه‌هایی که در مقطع دکترا دانشجو تربیت می‌کنند، به این ترتیب عمل می‌کنند که اگر در یک رشته ظرفیت دانشگاه‌ها ۶ نفر است، ۲ سهمیه را به وزارت علوم اختصاص می‌دهند و با اعتبار خود آن دو نفر را در دانشگاه‌ها می‌پذیرند و بقیه افراد قبل از ثبت‌نام و حتی قبل از پذیرش و در هنگام مصاحبه باید نامه حمایت مالی یک دستگاه اجرایی را داشته باشند.

جالب آن که این اتفاق معمولاً در روزنامه‌ها هم درج می‌شود. این یعنی اولاً، دانشگاه حاضر نیست با اعتباری که به او داده می‌شود و همواره رو به افزایش است به تربیت نیروی انسانی برای کلیه دستگاه‌ها بپردازد و اگر سایر دستگاه‌ها نیروی متخصص در مقطع دکترا بخواهند، به ازای هر نفر باید ۱۸ میلیون تومان به وزارت علوم بپردازند. ثانیاً، در هنگام گزینش، افراد شایسته‌تر با رتبه‌های علمی بالاتر ممکن است به دلیل نداشتن حامی مالی و بورس از یک دستگاه دولتی حذف شوند و افرادی با درجات علمی پایین‌تر و صرفاً به واسطه داشتن نامه بورس از یک دستگاه اجرایی در دانشگاه پذیرفته شوند.

اعضای هیأت علمی از امکانات یکسان برخوردار نیستند

یک جامعه‌شناس می‌گوید: رفتارهای نظام آموزش عالی ایران با متخصصان و محققان سایر دستگاه‌های اجرایی به گونه‌ای است که آنها مجبور به فرار از کشور می‌شوند.

وزارت علوم امکاناتی را که برای اعضای هیأت علمی خود در نظر می‌گیرد، در بسیاری از موارد حاضر نیست به اعضای هیأت علمی سایر دستگاه‌ها اعطا کند. مثلاً اگر یکی از اعضای هیأت علمی وزارت پست و تلگراف و تلفن و یا کشاورزی، فرزندش در دانشگاه‌های سیستان پذیرفته شده باشد و بخواهد وی را به تهران انتقال دهد، معمولاً قادر به انجام این انتقال نمی‌شود. اما اگر فرزند یک عضو هیأت علمی وزارت علوم همین شرایط را دارا باشد، به راحتی می‌تواند فرزند خود را به تهران یا هر جای دیگر منتقل کند. اعضای هیأت علمی سایر دستگاه‌ها در مورد اخذ وام و فرصت‌های شغلی و بسیاری دیگر از امتیازات متعلقه با مشکل مواجه هستند. این امتیازات البته برای یک محقق و متخصص کاملاً به حق است و در بسیاری از موارد حتی ناکافی، اما این امتیازات باید برای همه متخصصان باشد و به یک دستگاه خاص محدود نشود.

این استاد دانشگاه در ادامه می‌افزاید: وقتی در محیط‌های علمی کشور چنین شرایط

تبعیض آمیزی حاکم می‌شود، طبیعی است که محقق و دانشمند انگیزه‌های خود را از دست می‌دهد و در اولین فرصتی که برایش فراهم شود از کشور خارج می‌شود؛ ضمن آن که در بسیاری از موارد شاهد هستیم متخصصانی که با پول یک دستگاه دیگر تربیت شده‌اند، به دلیل همان رفتارهای تبعیض آمیزی که ذکر آنها رفت، گرایش شدیدی برای انتقال به وزارت علوم پیدا می‌کنند. چرا که آنها می‌دانند در وزارت علوم در قبال کار کمتر، می‌توانند از حقوق و مزایای بسیار بیشتری برخوردار شوند. این درحالی است که دانشگاه‌های ما ظرفیت پذیرش این همه نیرو را ندارند و در بعضی از موارد حتی با تراکم استاد مواجه هستند. به همین دلیل افرادی که فرصت حضور در دانشگاه‌ها را پیدا نمی‌کنند، با کینه‌ای شدید نسبت به مدیریتی که مسؤول به وجود آمدن چنین شرایطی است، با رنجیدگی خاطر و علاقه کمتری نسبت به محیط کار خود به کار ادامه می‌دهند و در تمام این مدت به دنبال یافتن زمینه‌ای مساعد برای خروج از ایران هستند.

مهاجرت به وزارت علوم

این جامعه‌شناس در ادامه می‌گوید: ما در دستگاه‌های اجرایی با نوعی مهاجرت به نام مهاجرت داخل به داخل (از سایر دستگاه‌ها به وزارت علوم) مواجه هستیم. متأسفانه مدیریت کلان کشور برای این مهاجرت اهمیت چندانی قائل نیست و فکر می‌کند چون نیروها در داخل می‌مانند، اشکالی وجود ندارد. اما این مهاجرت باعث می‌شود که سایر دستگاه‌ها از هزینه‌ای که برای تربیت نیروی خود صرف کرده‌اند، نتوانند نتیجه بگیرند و برنامه‌هایشان در بلند مدت محقق نشود و این امر در نهایت منجر به متلاشی شدن بافت علمی کشور می‌شود.

وی می‌افزاید: وزارت علوم در تربیت نیروهای متخصص حاضر نیست از منابع مالی خود هزینه کند و سایر دستگاه‌ها باید هزینه تربیت نیروی انسانی خود را بپردازند. ضمن آن که در گزینش نیروها برای گرفتن تخصص، بیش از آن که به رتبه علمی فرد توجه کنند، به داشتن بورسیه دانشجویی از یک دستگاه دیگر توجه می‌شود. این تبعیض‌ها در تخصیص امکانات نیز به چشم می‌خورد. وزارت علوم امکانات و فرصت‌هایی را که برای اعضای هیأت‌های علمی خود قائل است، به ندرت در اختیار اعضای هیأت علمی سایر دستگاه‌ها قرار می‌دهد.

دستگاه تربیت‌کننده نیروی متخصص کشور حتی در ایجاد فرصت‌های مطالعاتی نیز امساک می‌کند و از همه بدتر این که وزارت علوم اخیراً به اموال و امکانات سایر دستگاه‌ها نیز چشم دوخته است.

افسردگی نخبگان

یک محقق در مورد نقش وزارت علوم در فرار نخبگان می‌گوید: نمونه بارز افسردگی و گله‌مندی اعضای هیأت علمی سایر دستگاه‌ها از وزارت علوم، در زمان در اختیار گذاشتن فرصت‌های مطالعاتی تجلی می‌یابد. معمولاً بجز اعضای هیأت علمی وزارت علوم، اعضای هیأت علمی سایر دستگاه‌ها به ندرت امکان استفاده از فرصت‌های مطالعاتی را پیدا می‌کنند؛ حتی اگر قانون این فرصت را به آنها داده باشد. موارد متعددی دیده شده که دستگاه‌هایی مثل بانک مرکزی برای تخصیص ارز، وزارت خارجه برای تسهیل در امر صدور روادید، بدون توجه به وجود قوانین محکم در این زمینه و صرفاً با استناد به بخشنامه‌های وزارت علوم، از در اختیار قرار دادن امکانات به محققان سایر دستگاه‌ها امتناع می‌کنند. یکی از محققین کشاورزی در سمنان می‌افزاید: مثلاً سازمان تحقیقات کشاورزی طبق قانون سال ۵۳، می‌تواند برای تربیت نیروی انسانی مورد نیاز خویش، دانشجو به خارج اعزام کند، اما این قانون اجرا نمی‌شود. وقتی به ساختمان‌های مؤسسات پژوهشی و تحقیقاتی توجه کنیم، متوجه می‌شویم که بیش از ۹۰ درصد بهترین و بزرگترین ساختمان‌ها متعلق به وزارت علوم است و مراکز تحقیقاتی و پژوهشی سایر دستگاه‌ها از داشتن فضای مناسب محروم هستند. وزارت علوم در حالی برای احداث سر در یک مجموعه دانشگاهی یا نمای ساختمان‌های خود صدها میلیون تومان هزینه می‌کند که محققان سایر دستگاه‌ها، بعضاً از داشتن حداقل امکانات رفاهی محروم هستند و در مجموعه‌هایی بعضاً قدیمی، استیجاری، کهنه و با تجهیزاتی قدیمی مشغول به کار هستند.

تصاحب ساختمان‌ها توسط وزارت علوم

وی در همین مورد می‌گوید: وقتی به مراکز استان‌ها مراجعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که کامل‌ترین، شیک‌ترین و بزرگترین مجموعه‌ها متعلق به وزارت علوم است اما سایر دستگاه‌ها در این زمینه از حداقل امکانات برخوردار هستند.

وی می‌افزاید: اگر چنانچه به هر نحو ممکن، بتوان مجموعه سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور را قانع کرد و مجوز احداث ساختمان را برای مراکز تحقیقاتی سایر دستگاه‌ها گرفت، به محض اتمام ساختمان با تلاش‌ها، جوسازی‌ها و بسترسازی‌های وزارت علوم آن مجموعه از طریق قانونی یا غیرقانونی از آن دستگاه گرفته می‌شود و به وزارت علوم واگذار می‌شود. این اتفاق در همین اواخر در سمنان و برازجان برای دو تا از دستگاه‌ها رخ داده است. با این شرایط مجسم کنید حال و روز محققانی را که سال‌ها در ساختمان‌های بعضاً استیجاری، کوچک و محقر و با حداقل امکانات رفاهی

مشغول به کار بوده‌اند، به این امید که روزی در یک مجموعه بهتر و کامل‌تر و مجهز، به کار خود ادامه دهند و ناگهان متوجه می‌شوند که هیأت دولت، ساختمان مورد نظر را به وزارت علوم واگذار کرده است. در چنین شرایطی آیا محقق انگیزه‌ای برای ماندن و کارکردن دارد؟ آیا این مفهوم تأمین عدالت برای محقق است و در چنین شرایطی آیا می‌توان از فرار نخبگان گله کرد؟

راهکارهای افزایش سطح علمی پژوهشی دانشگاهها و عوامل مهاجرت نخبگان*

اشاره :

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی زمینه ساز تحولات بنیادین و عرصه علم و دانشگاه بوده است. کاهش آمار بیسوادی و افزایش دانشجوپذیری و ترغیب قشر جوان کشور به تحصیل و کسب دانش یکی از دستاوردهای مهم انقلاب به شمار می‌رود. لیکن امروزه با کاهش کارهای عظیم تحقیقاتی و مهاجرت نخبگان مواجه هستیم؛ لذا در گفتگویی با دکتر غفوری فرد، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی به بررسی راهکارهای افزایش سطح علمی، پژوهشی و تحقیقاتی در دانشگاهها و تعریف و عوامل بوجود آورنده مهاجرت مغزها پرداختیم.

- آقای دکتر، ما در دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی تعداد کمتری دانشگاه و دانشجو داشتیم؛ حال امروزه سطح علمی دانشگاهها را از نظر کاربردی و کارکردی چگونه ارزیابی می‌کنید؟
- همانطور که فرمودید بعد از انقلاب اسلامی تعداد دانشگاهها افزایش یافت، به طوری که الان در هر استان یک دانشگاه علوم پزشکی داریم و تقریباً تعداد دانشجویان حدود ۱۰ برابر قبل از انقلاب افزایش یافته است و یقیناً سطح علمی هم به نسبت سالهای گذشته افزایش فراوانی پیدا کرده و موفقیت دانشجویان در المپیادهای جهانی و دانشگاههای خارجی بیانگر این مطلب می‌باشد. در عین حال، دنیا هم از نظر علمی بسیار پیشرفت نموده و در مقایسه با کشور خودمان، طبیعتاً از نظر علمی فاصله خیلی مناسبی نداریم و می‌توان گفت که افزایش کمیت دانشجویان ایران موجب کاهش کیفیت نیز می‌گردد.
- با توجه به اینکه افزایش دانشجو موجب کاهش کیفیت کار تحقیقاتی و پژوهشی در دانشگاههای

کشور می‌گردد، چه راهبردهایی را برای افزایش سطح علمی در نظر دارید؟ معضلات این امر را در چه عواملی می‌دانید؟

● ببینید، ما تعداد دانشجویهایمان ۱۰ برابر شده ولی تعداد اساتیدمان ۱۰ برابر نشده است، طبیعتاً این امر فشار زیادی را به استادان وارد می‌آورد و به همین علت بعضی از استادها مجبورند در دو یا سه دانشگاه تدریس نمایند، پس طبیعی است که توجه کمتری به تحقیقات خواهند داشت. همچنین با در نظر گرفتن این مطلب که شرایط اقتصادی هم خیلی جالب نیست، این اساتید مجبورند در چندین دانشگاه سراسری و آزاد مشغول تدریس بوده و طبیعتاً شاهد کاهش کیفیت پژوهش باشیم. بنابراین به نظر می‌رسد برای افزایش سطح تحقیقاتی دانشگاهها، می‌بایست کادر علمی و نسبت استاد به دانشجو را افزایش داد و سعی گردد به اساتید تعداد کمتری واحد درس و دانشجو ارائه داده تا بتوانند وقت بیشتری را به مطالعه مسایل جدیدتر اختصاص دهند.

○ تاچه میزان افزایش بودجه برای اساتید می‌تواند در بالا بردن کیفیت آموزشی مؤثر باشد؟ آیا این امر می‌تواند در مهاجرت مغزها عامل بازدارنده باشد؟

● نمی‌توان گفت بودجه تمام نیازها را و دیگر امکانات آموزشی و پژوهشی را برآورده می‌کند. بلکه گزینه دیگر امنیت شغلی است. در مورد بحث مهاجرت مغزها که به آرامی به مرحله نگران کننده‌ای رسیده و اخیراً هم در شورای عالی انقلاب فرهنگی مورد توجه و بررسی قرار گرفته است، یکی از علت‌های مهاجرت نخبگان را شرایط امنیت شغلی و شأن اجتماعی ایشان دانسته‌اند، به گونه‌ای که انسان علاوه بر اینکه نیازمند مسایل اقتصادی است، باید شأن علمی او نیز حفظ گردد. اینها از جمله شرایطی است که افراد را با انگیزه‌تر می‌نماید.

○ درباره مهاجرت مغزها، با توجه به اینکه ما هر سال تعداد قابل شمارش فارغ‌التحصیل داریم، این امکان وجود دارد که عده‌ای از ایشان برای ادامه تحصیل به خارج رفته و پس از مدتی بازگردند، تعریف شما از مهاجرت مغزها یا نخبگان چیست؟ منظور از مهاجرت چیست و چه ابعادی دارد؟

● در ابتدا باید تعریف شود که نخبه چیست و این افراد چه کسانی هستند. بعضی معتقدند که هر فرد با مدرک لیسانس و تحصیله‌ای دانشگاه نخبه است؛ با این وجود ما یک میلیون نفر دانشجو داریم و در حدود ۴ تا ۵٪ جمعیت کشور تحصیلات دانشگاهی دارند، بنابراین این افراد جزو طبقات بالای علمی کشور محسوب می‌شوند و از دست دادن هر کدام از اینها برای مملکت زیان‌آور خواهد بود. لیکن بعضی هم معتقدند که مدرک لیسانس به اندازه کافی وجود دارد و منظور از نخبه، افرادی هستند که در مدارج بالاتر، اعم از اساتید و دانشجویان قرار دارند. در بحثی دیگر باید به بررسی مهاجرت

پرداخت؛ آیا مهاجرت فقط از مرزهای جغرافیایی است و یا مرزهای فکری هم در این زمینه وجود دارد؟ هر ایرانی که در مملکت بیگانه تحصیل می‌نماید و در همان حال ارتباط خود با کشور برقرار نموده است، همین ارتباطات موجب تقویت علمی کشور است و این نوع را می‌توانیم جزو مهاجرت نخبگان قرار دهیم و یا بالعکس ممکن است فردی در ایران باشد ولی برای خارج پروژه تهیه نماید و دستمزد خود را مستقیماً از آنها دریافت کند، این نیز نوعی مهاجرت است! این مسایل پیچیده‌ای است که فقط مخصوص ایران نیست، بلکه کشورهای جهان سوم و حتی کانادا از مهاجرت نخبگانش رنج می‌برند.

○ ارتباط مهاجرت مغزها را با اشتغال و پذیرش دانشگاه‌ها چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا عامل تشدید کننده این امر هستند؟

● معمولاً در دنیا مسئله اشتغال جدای از مسئله دانشگاه است، یعنی علم به خودی خود یک ارزش محسوب می‌گردد و غیر از اینکه مقدمه جذب یک شغل است، علم در فرهنگ اسلامی مانند یک ارزش است. حتی اگر خانمی خانه‌دار باشد طبیعی است با تحصیلات عالی به‌تر خواهد توانست خانه‌داری کند و مادر بهتری برای فرزندان خود باشد. بین علم، دانشگاه و دانشجو به عنوان یک ارزش، با کسب مدرک برای بدست آوردن یک شغل، تفاوت وجود دارد و حتماً باید آن دو را از هم تفکیک نماییم و بنده اصلاً با کاهش تعداد پذیرش دانشگاه‌ها موافق نمی‌باشم، بلکه اگر ما تعداد دانشجویان دانشگاهی را کاهش دهیم، قطعاً آن کسانی که علاقمند به تحصیل هستند به خارج می‌روند و از فرهنگ ملی و مذهبی خود دور خواهند شد. بنابراین به نظر نمی‌آید که چاره کار آن باشد که بیایم ظرفیت دانشگاه‌ها را کاهش دهیم، بلکه اولاً بایستی شغل ایجاد کنیم و سعی نماییم بخش صنعت، کشاورزی و خدمات ما همراه با دانشگاه توسعه پیدا کند و دوم اینکه بگوییم تحصیل مساوی با اشتغال نیست و باید به علم به عنوان یک ارزش نگریسته شود.

پیامدهای موج مهاجرت مغزها *

مسئله فرار مغزهای متفکر، یکی از مشکلات اساسی کشورهای در حال رشد و توسعه در قرن

حاضر است. البته فرار مغزها در گذشته تاریخ هم وجود داشته، با این تفاوت که ابعاد آن در مقطع فعلی گسترده‌تر از گذشته است. انگیزه‌های امروزی فرار مغزها نیز با گذشته تفاوت‌های زیادی دارد. انگیزه‌هایی چون ضعف نظام آموزشی کشورهای مذکور به مسائل اجتماعی و رفاهی متخصصین، و از جانب غربی و عدم توجه اولیاء امور کشورهای مذکور به مسائل اجتماعی و رفاهی متخصصین، و از جانب دیگر، فقدان محیط مناسب جهت تحقیق و ندادن امکانات به قشر روشنفکرو جوانان، از جمله انگیزه‌ها و عواملی است که بسترساز پدیده فرار مغزها می‌شود. از جانب دیگر شرایط اجتماعی و سیاسی این جوامع از عوامل مشهود فرار متخصصین است. از جهت دیگر شرایط و امکاناتی که کشورهای توسعه یافته در اختیار متخصصین قرار می‌دهند و تسهیلاتی که در این کشورها در زمینه امکان تحقیق، مطالعه و برخورد آزاد افکار و اندیشه‌ها وجود دارد، و با توجه به رشد اقتصادی معقول و ثبات نسبی آن کشورها و توانایی پرداخت حقوق لازم به متخصصین، در مجموع مهاجرت افراد نخبه و ورزیده کشورهای در حال رشد را نتیجه می‌دهد، که عواقب وخیم و زیانهای مادی و معنوی را به دنبال دارد. پس می‌توان گفت آنچه موجب مهاجرت و فرار مغزهای کشورهای جهان سوم می‌گردد، یک یا دو یا چند انگیزه مطلق نمی‌تواند باشد؛ بالاخص نمی‌توان فرار مغزها را صرفاً به انگیزه‌های سیاسی منحصر کرد یا آن را مهمترین عامل تلقی نمود، بلکه مجموعاً چندین عامل و انگیزه، چه دافع و چه جاذب، شرایط و اوضاع و احوال و فضایی را ایجاد می‌نماید که بستر مهاجرت را فراهم می‌کند. اما در رابطه با زیانها و آسیب‌های ناشی از فرار مغزها صرفنظر از زیانهای اقتصادی، زیانهای اجتماعی زیادی نیز بر انتقال مغزها در کشورهای در حال توسعه مثل ایران مترتب است، زیرا این مسئله، تحمیلی بر رفاه اجتماعی کشورهایی است که به متخصصین خود یا خدمات اجتماعی آنها نیاز مبرم دارند. فرار مغزها از یکسو نیروی کار آزموده و پرورش یافته را ضعیف و ناکافی می‌سازد و از سوی دیگر از آمادگی تکنولوژی کشور می‌کاهد. زیرا فرار مغزها برخلاف آنچه که ظاهراً تصور می‌شود، صرفاً جنبه علمی و تکنولوژی ندارد، بلکه هر مهندسی را که کشور از دست می‌دهد، علاوه بر اینکه وی جزئی از دستگاه تکنولوژی و اقتصادی آن است، یک مربی و هنرآموز عملی نیز هست که موظف است ظرفیت فنی کارگران کارآزموده مبدل کند. بدین سان هر استاد یا پزشک یا متخصصی را که کشور از دست می‌دهد، علاوه بر فقدان خود آن فرد، لطمه‌ای بر سطح آموزش نیروی انسانی کشور وارد می‌سازد. از طرف دیگر، صرفنظر از سود و زبانی که متوجه کشورهای جاذب و دافع می‌شود، وضع خود این مهاجرین در کشورهای جاذب است که در بیشتر مواقع،

مهاجرین را انسانهایی از خود بیگانه و وامانده می‌سازد.

طبق تحقیقی که «روبرت‌ای. پارک» راجع به ایرانیان مقیم آمریکا تحت عنوان «انسان حاشیه‌نشین» انجام داده، متذکر می‌شود که:

«انسان حاشیه‌نشین یا مهاجر از نظر ما شخصیتی است که از حاصل برخورد با پیوند دو نظام فرهنگی متفاوت و احیاناً متخاصم ظهور می‌نماید، چنین موجود دورگه‌ای دارای زبان واحد نیست و به هر دو نظام فرهنگی احساس بستگی و تعلق دارد، ولی در عین حال خود را نسبت به هیچکدام کاملاً متعلق و متمایل نمی‌کند... تجربه چنین شرایط بحرانی موجب شخصیت متمایزی برای فرد می‌شود. در اغلب موارد چنین فردی در برابر فرهنگ‌ها حالت گیجی و حیرت از خود نشان می‌دهد و نمی‌تواند در بطن جامعه با عزمی راسخ به فعالیت خویش ادامه دهد. به علت ناباروری نسبت به ارزشها و بیگانگی با موقعیت جدید، فرد از جامعه کناره می‌گیرد و در حالتی معلق در حاشیه اجتماع به بن‌بست می‌نشیند.»

نکته فوق، نقش دولت‌ها و سازمانهای مختلف کشورهای در حال توسعه مثل ایران، در سامان دادن به وضع مهاجرین و اقدامات فوری در این زمینه را روشن و ضروری می‌سازد. از اقدامات اولیه و اساسی در این زمینه، تغییر اساسی در طرز فکر اولیاء امور کشورهای در حال توسعه است؛ به عنوان مثال ایجاد مراکز مختلف تحقیق و همکاری بیشتر و بهتر، بین بخش خصوصی و عمومی، توجه به شخصیت جوانان و اقداماتی از این قبیل می‌تواند پاسخگوی حل این مشکلات در کوتاه مدت باشد، ولی ذکر این نکته بسیار حیاتی است که نظام آموزشی کشورهای جهان سوم خود یکی از موانع بازگشت محققین و بهترین مشوق در فرار مغزها به شمار می‌آید. مصداق بارز این موضوع در کشور ما مربوط به دانشجویان المپیادی بخش ریاضی - فیزیک، بالاخص دانشگاه صنعتی شریف است که هر ساله تا هشتاد درصد دارندگان رتبه‌های اول تا سوم المپیادهای جهانی از این دانشگاه، پس از فراهم شدن زمینه مهاجرت برای آنها، از ایران به کشورهایی مثل آمریکا، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، کانادا و... مهاجرت مغزی - جسمی می‌نمایند. بنابراین قبل از هر اقدامی، اگر جویای راه حل اساسی و قاطع در این زمینه باشیم، باید خواهان تغییر اساسی و بنیادی در نحوه عملکرد دستگاههای مسئول در جوامع جهان سوم باشیم که در کشور ما این امر مهم، متوجه وزارت علوم تحقیقات و فن آوری است.

مردان شهریور*

وقتی پشت تریبون رفت، میکروفون را از پایه‌اش درآورد، سیم تاب خورده آن را تاب داد تا جلوی پایش را نگیرد، با قدم‌های آرام و سنگین روبه‌روی جمعی ایستاد که بی‌علاقه منتظر شنیدن دفاعیات او بودند. سینه‌اش را صاف کرد، نگاهش را از آسمان گرفت و به تک تک چشم‌های منتظر گره زد:

- آقایان و خانم‌ها! امروز می‌خواهم اعتراف بزرگی کنم، اعترافی که ممکن است باعث تعجب شود. می‌خواهم در برابر جمع اعتراف کنم که من در این سالیان، هیچ کاری را برای کسی انجام نداده‌ام، هرچه کرده‌ام برای دل خودم بوده و از آن لذت برده‌ام، نه فقط لذتی ماورایی که لذتی خاکی از جنس نوشیدن نوشابه‌ای تگری در گرمای تابستان، بعد از یک گل کوچک در زمین آسفالت، امروز نیز در برابر وجدان خود پشیمانم و نه از شما طلبکار.

این را گفت، میکروفن را روی میز گذاشت، نگاهی را دوباره به آسمان دوخت، آهی کشید و بی‌صدا در یکی از صندلی‌های ردیف جلوی سالن آرام گرفت.

به نظر نمی‌آمد کسی از حرف‌های او چیزی فهمیده باشد. کسی نفهمید چرا او این گونه با هیأت نامنصفه بی‌دادگاه خود سخن گفت.

دیگر کسی از او خبری نداشت. گرچه هر از چندگاهی او را در کوچه پس کوچه‌های شهر می‌دیدند ولی کم کم از یادها فراموش شد و حکایت‌های نقل هر مجلس او از خاطره‌ها رفت.

- بابا، این دیوونه بود یا دزد؟

- ای آقا، چه خوش باورید. اینها همه شعره، خودش که گفت لذت. معلومه خوب، بارش رو بسته.

- نه باباجان، اینها همه این طوری هستن. کلاً یه تخته شون کمه. از خرکاری خوششون می‌آد،

لذت می‌برن.

- چی می‌گی عمو؟ پرونده‌اش رو من دارم. اگه رو کنم هم سخته می‌کنید، نمی‌دونید تو چه

خط‌هایی بود وگرنه این همه سال چرا دل نمی‌کند از اینجا.

- اگه برای کارهاش توجیه داشت که این چرندیات رو نمی‌بافت. معلومه، وقتی منطق نباشه همین

می‌شه. تازه...

او و جمعی که او را به محاکمه کشاندند از دو نسل نبودند. هر دو در یک فضا رشد کرده بودند، اما او آن روز نتوانست دلیل محکمه پسندی برای گذشته خود بیاورد. نتوانست یا نخواست که تمام حرفها را بگوید. نخواست یا ترجیح داد آبرویش را به قیمت حفظ غرورش از دست بدهد. او دوست نداشت به کارهایش رنگ و لعاب عشق بدهد. عشق لفظی بود که خوش طینتان ناآگاه جمع روبه رویش، به کارهای عقلانی او داده بودند و او عاجز بود از این که عقلانیت نهفته در کارهایش را برای جمع نمایش دهد. تازه اگر هم سخنی جز آن چه گفته بود می‌گفت، بر سنگ دل کدام یک از مخاطبانش می‌نشست، تازه اگر از دروازه بسته گوش‌هایشان عبور می‌کرد.

او آبرویش را فروخت تا غرورش را بخرد. تهمت دزدی را پذیرفت تا برجسب دیوانگی بر او نزنند. تلاش بیهوده نکرد تا معیارهای خود را به گرفتاران عقل معاش بقبولاند و نمی‌پسندید تا از کرده‌هایش بتی بسازند به نام عشق، مهجور در میان خدایگان عقل و منطق بازاری امروز. او دیده بود و شنیده بود حکایت از خود گذشتگان مرز و بوم خود را که به هنگامه‌های پیکار با اهریمنان، چون سرفراز از میدان بازگشتند یا بازگشتند، با آماج طعن و سخره قرار گرفتند یا تنها نامشان بر سیئه دیوارها و تابلوهای میادین، خیابان‌ها و کوچه‌ها نقش بست.

عشق، لفظی زیبا است و زیباتر آن که در همان کتاب‌های قصه و دیوان‌های اشعار جولان کند. ولی از عشق بالاتر، عقل است و آنچه حماسه آفرینان این ملک آفریدند، تجلی عقل بود در بازار آشفته حساب و کتاب روزمره و ظهور معقول بود در میان محسوس. آنچه در چرتکه بازاری مسلکان مدعی عقل امروزی نمی‌گنجد، دودوتایی‌نهایت‌های امثال او است.

آنها معامله کردند، ولی نه با شرخرهای کوچه پس کوچه‌های زندگی. خود را به این دنیا نفروختند. آنچه داشتند به ثمن بخش ندادند. آبروی خود را به مزایده گذاشتند و به بالاترین قیمت دادند، عزت و افتخار و غروری شیرین که از آن لذت بردند.

چه معامله‌ای از این پرسودتر و چه عقلانیتی از این بالاتر؟

